

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره فجر

بنا شده بود نکات مشترک سوره عصر و فیل و فجر رو و مقایسه دو آیه ۱۶، ۱۵ گفته شده و ضرب آن در آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره رو انجام بدین، و نکته به دست بیارین و ارائه گزاره کلی از این نکته ها.

از همین مثال که میگن حسن السؤال نصف العلم معلوم میشه که، انسان دارای دو وضعیت کلی است یه وضعیت طبیعی و یه وضعیت الهی، همچنین جامعه دارای دو وضعیت طبیعی و الهی است، وضعیت طبیعی یعنی انسان استعدادهاش بالقوه است، یه استعداد هایی داره اما بالقوه است وضعیت الهی یعنی بالفعل، این وضعیت ها از خود تکلیف و سوال بیان شده است که ارتباط آیه ۱۵ و ۱۶ را با آیات بعدش خواسته بود بیان میشود که برای انسان و جامعه همیشه این دو وضعیت هس و این دغدغه وجود داره که من چگونه می توانم خود را بشناسم، همیشه این سوال مهمیه برای انسان، چگونه باید بفهمم که مورد رضایت پروردگار خود هستم یا خالق خود هستم؟، این میشه سوال و جوابش اینه اگر انسان در وضعیت طبیعی خود بماند خدا از او راضی نیس، وقتی در سوره فجر میگه یا ايتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه المرضیه، بحث رضایت خدا از بنده و رضایت بنده از خداست، این در چه صورتی اتفاق می افتد؟ در صورتی که استعداد هایی که خدا به بنده داده شکوفا بشه، این یه رضایت دو طرفه ایجاد میکنه چون در بنده این شکلیه که استعداد شکوفا شده و در خدا هم این شکلیه که مخلوق به غایت خودش رسیده، معنای رضایت این میشه، میشه که انسان از وضعیت بالقوه خود به وضعیت ایده آل و بالفعل که میشه نهایت و غایتی که براش در نظر گرفته برسه. خب حالا هر کدام از این آیات وضعیت انسان را در موقعیت های مختلف (جواب سوال هس این جمله ای که بیان میشه) تست میکنه، مثلاً ممکنه یه نفر بگه یتیم کیه یا بگه من که مال ندارم و.. با یه دونه از این ها هم میتونه تشخیص بده با همه اینها هم میتونه، یعنی اینا اسمش میشه شاخص، توی اجتماع هم شاخصه، در فرد هم شاخصه، یعنی بودن و موندن در وضعیت طبیعی یا الهی میشه رضایت الهی، اگر در یکی گیر باشه در بقیه هم گیر داره، نمیشه فقط توی یکی گیر داشته باشه حالا اینکه توالی داره یا نه! چون آیات با او وصل شده و وقتی او داره و با فا نیست در توالی نیست، ولی همه در محلس قرار میگیرن، در شاخصه بندی ضرب مشخصه با تعیین دو وضعیت، در اینجا با ضرب حتی دیالوگ های مرتبط با یتیم و حرف ها و دلایل و استدلال ها هم مشخص میشه، یعنی در ضرب آیات همه اینا مشخص میشه ذائقه ای که در طعام در جلسه قبل مطرح شد ذائقه ای بود که متناسب با طعام مسکین باشه، یعنی اگه برای یه نوجوانه متناسب با ذائقش و طعامش باشه، به جای مثال هم دلالتهون میدم به آیه ۴۵ تا ۴۷ سوره مبارکه یاسین، که به نوعی نتیجه ضرب این آیات است، ضربشون این میشه و،، اذا قيل لهم اتقوا.. لعلکم ترحمون و ماتاتیههم من... الا کانو عنهم معرضین،، ولی اصل ماجرا اینه، دو تا آیه اول بک گراندش بود، وضعیت کلیشون اینه که اینا توی وضعیت طبیعیشون موندن، یعنی هرچی بهشون گفته میشه، محل نمیدارن، وضعیت طبیعی انسان اینطوریه که اگه مطالعه نکنه و تحت تعلیم قرار نگیره و برا خودش رزق معنوی نرسه به این وضعیت میرسه و فکر رایج بین مردمه لذا این حرف عمومیت پیدا میکنه، مثل اینه که

آدمای وقتی به دنیا میان هیچکدوم سواد خوندن و نوشتن ندارن، وضعیت طبیعی انسان سواد خوندن و نوشتن نیست ولی نون والقلم و ما یسطرون یا الرحمن، علم القرآن، علمه البیان، در وضعیت طبیعی استعداده سواد است، این استعداد برای حیوان نیست یعنی انسان میتونه یاد بگیره، اگر کسی در وضعیت طبیعیش موند تا آخر عمرش هم باشه بی سواده، ولی انسان اینطور نیست که همش بی سواد باشه، وقتی قرار بود سواد داشته باشه موقعیت های مختلف برایش پیش میاد که مثلا بابا همیشه خصوصیت های دیگری برایش پیش میاد که عریض و طویل میشه بعد اون استعداد بالفعل نشدش خیلی بهش لطمه میزنه، چون موقعیت های مختلف و اجتماعی بهش میدن بعد سواد خوندن و نوشتن نداره، خیلی میشه سرش کلاه گذاشت و قراردادهای رو خیلی راحت میشه عوض کرد، اونکه نمیتونه بخونه، علم ناقصی منجر به این شده علم به نیازه و علم به یه رافع نیازه که این نیازه رفع کنه، در همه وجود داره مثلا اگه یه نفر مریض بشه نمیتونه برا خودش تجویز کنه اما تشخیص میده که نیاز به طبیب داره و میتونه بره تشخیص بده که طبیب خوب کیه، اینها علم هایی است که در واقع در وجود انسان قرار داده شده اما علم طب قرار داده نشده ولی یسری علم های بالفعل در انسان وجود داره، علم بالفعل اولیه علم به نیاز و رفع نیازه بعد دیگه بقیش از روی این ساخته میشه و باید به این علم رجوع کنه بخاطر همین قرآن میگه که اینه لا یعلمونند یعنی علم دارند ولی به علمشون عمل نمی کنند، وقتی به جایی رسیدیم که فهمیدیم استعدادمون شکوفا نشده و گیر کردیم شامل آیه ۱۶ میشه، البته مدل برگشتیه ومدل وضعیت طبیعی و الهیه، و بقیه صفت است حالا به یه صفت که بر مجموعه حالاتمون دلالت داره باید ببینیم اگه وضعیت طبیعیو به وضعیت الهی تغییر نداده میشه این وضعیتی ک مثال زدیم و میشه محل خروج این وضعیت از قبل یعنی راه خروج از وضعیت طبیعی به وضعیت الهی در هر حال و برای هر صفتی چهار مورد بیان میشود که روی تخته نوشتن (☺)، وقتی انسان به زندگی دنیا میاد اول که هیچی نیدونه فقط میتونه تشخیص بده چیزهایی که بهش میگن، حتی شاءنشم اگه در آلمان میشه آلمانی و در جای دیگه طور دیگه، قوانینش طبق همون قوانینه ولی درون خودش یه فطرتی داره که تشخیص میده یسری نیاز داره نیاز ظاهری و یسری نیاز معنوی داره هر انسانی در هر جایی میتونه این دو نیازه تشخیص بده و متناسب با اون علم داره که برای هر کدوم از نیازها رافع نیازی هست این میشه علم پایه دو تا دو تا هس یکی نیاز به زندگی مادی و یکی نیاز به زندگی معنوی و یکی رافع نیاز مادی و یکی رافع نیاز معنوی، این در همه انسانها وجود داره، میشه تست کرد راحت و میشه از هر آدمی پرسید پس این میشه علم اولیه چون با نیاز معنوی، بحث زندگی معنوی رو تشخیص میده نیاز به مسکین و یتیم و ارث رو این سیستم دو سیستم پیدا میکنه یه مادی پیدا میکنه و یه معنوی پیدا میکنه به همین صورت، به صورت طبیعی، این بنده خدا که در این وضعیت مونده چون نگاهش به وضعیت دنیاس و اینجا وضعیت آخرته، سیستم از همینجا دوتا میشه، مشکل انسان از همینجا پیدا میشه که نیاز را فقط در سطح دنیا میخواد و میبندد و رافع نیازش را در این سطح میخواد، در مانده اینه که نیاز را فقط در سطح دنیا نبندد و رافع نیازش را فقط در این سطح نخواهد میشه پایه ترین علم می فرماید: آیه ۴۷ سوره یاسین، "فاذا قیل لهم..... ان نطعم من یشا الله اطعمه"؛ آیا اطعام کنیم به کسی که اگه خدا می خواست اطعام میکرد، وقتی بهش میگییم یسری یتیم در جامعه هستند فک میکنه که جامعه نیازمند پول اوست فک نمیکند که خودش نیازمنده و نقش مسکینه رو در رفع نیاز معنویش نمیبینه و نقش وثیقه

بودن مسکین جهت رفع نیاز معنویشو نمیفهمه اون موقعی هم که میخاد بده فک میکنه داره یه مشکلی رو حل میکنه، اگر انسان ها فکر کنند کا اطعام یتیم و مسکین نیاز خودشو رفع میکنه، خودش میرفت دنبال یتیم و مسکین چون برا معنویتش لازم داشت مسکین و یتیم پیدا کنه، نه اینکه وقتی پیداش کرد بگه خدا گفته انفقو بله درسته خدا بهش روزی میده ولی تو باید ببینی که چیکار کنی، در جبهه دو دسته بودن افراد، یه گروه میگفتم امام حکم جهاد داده و باید بریم جبهه، یه دسته میگفتن که امام حکم جهاد داده ولی واجبش کفایه، و اگر یه عده رفتن ازت ساقط میشه، ما رو سقطش فک میکردیم اونا روی وجبش فکر میکنن، نیازو در نیاز جبهه به خودشون میدیدند اما یکسری فکر میکردند خودشون نیاز دارند به معنویت، اونا احساس میکردن خودشون باید برن به سمت فرهنگ شهادت، اونا احساس میکردن که نه نیرو میخان و باید بریم پر کنیم جاهای خالی رو، انسان در وضع طبیعییش نگاش رو به بیرونه و نیاز های بیرونو میبینه، خورد خورد که وارد میشه میبینه توی یسری کارا میبینه که نیاز خودش خیلی اولویت داره حالا احکام خمسم همینطوره، که خدا خمس و گذاشته تا نیاز مالی امامت یا ولایت برطرف بشه، نا خمس برا تطهیر مال تو هس و الا اگر خدا بخاد بهش پول بده کلی راه داره چون امام زیرک ترین آدمه خیلی راحت میتونه. آدما از مسجدا و زمینیای وقفی پول در میارن یعنی امام که کلی مال وقفی داره نمیتونه همچین کاری بکنه، خمس و زکات و.. همه رو برا ما گذاشته نه برا خودش ولی همه چیو چیو میفهمیم، و میگی که دوباره اینا اومدن مالیات بگیرن، دوباره پولشون کم شد اومدن پول بگیرن، خاستن کشور گشایی کنن به ما گفتن بیایم توی جنگ و.. احساس میکنه که همیشه داره نیاز بقیه رو رفع میکنه، وقتی انسان بیاد در سطح معنوی و نیازهای معنویشو بفهمه میگه اگر نیازی وجود داره خودش دنبال موقعیت ها میره، آیا جهادز نیست کا ما هم در آن شرکت کنیم و جزء مجاهدین فی سبیل الله بشیم، آیا میشه بی خابی هم بکشیم و به ما هم سهم سختی برسه، آیا توی جامعه الان کسی هست که بارش مونده باشه ما کمکش کنیم و سختی بکشیم تا ما هم رشد کنیم!! بله در درونش یه خودخواهی است و در واقع حب ذاتی است که درونش حب خداست، چون میخاد به خدا برسه، مفهوم قربه چون فهمیده دو تا وضعیت داره و تا خودشو درگیر خیلی از کارا نکنه به این وضعیت نمیرسه (وضعیت مطلوب)، روایت مرتبط، که روایت عرشیه، از حضرت زهرا(س) و به مناسبت فجر، بعضی روایت ها هست که سیستمش اینطوره که اصلا جعل توش نیست، بخاطر نوع چینش کلامشه، می فرمایند (این روایت از تفسیر منسوب به امام عسکریه)، منبعش اونجاس، قال (ع) و حزن و حضرت امراء عند صدیقه؛ فاطمه الزهرا(ع)؛ یه خانومی نزد حضرت زهرا حاضر شد فقالت عندنی والده ضعیفه، من مادری ضعیف دارم، فقد لبس علیها فی امر صلاته شیء!!، یسری مسائل و مشکلات نماز داره، فقط بعثنی علیک اسألک، بعد از من خواسته که بیام پیشتون و از شما سوال کنم فاجابتها فاطمه(ع) مع ذلک، اینجا نمیکه سوالشون چی بود، ثم ثنت، بعد یه سوال دیگم پرسید، فاجابتها، ثم ثلثت، سومی رو هم پرسید فاجابت، الی عشره، دهمیشم پرسید فاجابت، ثم خجلت، میگه خیلی خجالت زده شد، من الکثرت، از اینکه زیاد سوال کرده، فقالت لا اشق الیک یا بنت رسول الله، بعد گفت که ای دختر رسول الله مشقتی براتون ایجاد نکردم! سختتون نیس!! قالت فاطمه حاتی و سلی اما بدا لک، از این به بعد هم هر موقعی که سوالی داشتی بیا اشکالی نداره، نه تنها الان اشکالی نداره ار این به بعد هم اگه خودتم مسئله ای داشتی بیا بیس. حالا در فلسفه این حرفشون کلامی میگن، یه سائلی اومده،

حالا از مصادیق ایتم یا مسکینن، حالا به هر حال به چیزی هستن، درموندس به هر حال، فرمودند که ای خانوم؛ ارایت من اکثریه یوما یسعد الی سطح و حمل ثقیل و کراه معت الف دینار ایثقل علیه(☺)!!، میخام نظرتو بپرسم راجب کسی که میاد ما به ازای یه کار و مشکلی، یه حمل ثقیل، یه باری که داره به دوش میکشه، در ازای اون ده تا الف دینار میگیره، (حجرت) میگیره، ایثقل علیه؛ آیا این براش سنگینه، به شما بگن این بارو ببر فلان جا یه میلیون بهت میدیم، با شیرینی اون یه میلیون اصلا سختی رو احساس نمی کنیم، اونم بلافاصله گفت نه سنگین نیس، فقلت اکثریتو عن به کل مسئله به اکثرنا من ملع ما بین سرا مک العرش لولو و احرا!! ☺ من یثقل عنه؛ من سوال تو رو و هر مسئله ای که جواب دادم خیلی بیشتر از بین ثریا تا عرش لولو به من دادند، آیا سزاواره که من ناراحت بشم، احساس سنگینی بکنم، معلومه که در فهم خانوم ک مخاطب لولو خیلی سنگین تره و بعدم ذهنشو برده به از ثریا تا عرش، ان لا یثقل علیه، سمعت ابی(ص)؛ من از پدرم شنیدم؛ (نقطه عطف با سوره؛ کا از فرد خاص رفت به یه قانون کلی که اون خانوم شد راوی حدیث تا به ما برسه) یقول ان علما شیعتنا، عالمان شیعیان ما، اونایی که عالمنده؛ یحشرون؛ اینا روز قیامت محشور می شوند؛ فیفلح علیه من خلل کلامات؛ بعد بهشون خلعت های کرامت می پوشوند، علی قدر کثرت علومهم، همون مقدار که اینا علم دارند و جدهم فی ارشاد عباد الله؛ همینقدر که در ارشاد بندگان خدا جدیت کردند؛ حتی یفلح علی الواحد منهم؛ نمونه الف خلعت من نور؛ نمونه هاشون هزار هزار؛ عدد کثرت داره!!! اینا خلعت نور دارند؛ ثم ینادی منادی ربنا عزوجل؛ ندا داده میشه وقتی خلعت ها رو بهشون میدن؛ منادی میگه ایها الکافرون الیتام آل محمد(ص)؛ ای کسانی که تحت تکفل گرفتین ایتم آل محمد؛ النائشون لهم ان انقطاعهم عن آبائهم الذین هم ائمتهم؛ وقتی اینا پدارانشونو از دست دادن و نتونستن خدمت ائمه برسند؛ هو الاء تلامیذکم؛ اینایی که یتیمایی که زیر پر و بالشونو گرفتین شاگردتونن؛ و الیتام الذی کفلموهم؛ همون ایتمین که شما دستشونو گرفتین؛ و ناشئتموهم؛ همون ایتمایی که شما خوشحالشون کردین؛ پس اینها خلعتی گرفتن همونطور که کما خلعتموکم؛ شما خلعت گرفتین؛ به اندازه همون علومی که در دنیا آموزش دیدند و یخلعون علی کل واحده من اوللک الیتام، هر کدوم از این ایتمایی که دارین میبینین که اینا زیر پر و بال شما بودن؛ چقدر بهشون خلعت داده میشه؛ الی قدر ما اخذو انه من العلوم؛ به همون اندازه ای که شما از علوم بهشون دادین سیراب شدن، حتی یاتی فیهم من ایتم؛ بعد نگاه میکنی میبینی در بعضی از این ایتم؛ لمن یخلع علیتن الف؛ صد هزارتا خلعت داره بعضیاشون و کذلک یفلح هو الاء الیتام علی من تعلم منهم؛ همینجوری ایتمام کذلک یفلح هو الاء الیتام علی من تعلم منه بقیشونم به همین ترتیب؛ ثم ان الله تعالی یقول اعیدو علی هو الاء العلما الکافرین لایتم حتی تتمو لهم خلعتهم و تضعفو ها؛ اونجا تازه بهشون میگن که این یتیمای شما و اینم شما که تکفلشون کرده بودید حالا بازم برید سراغ هم تا مراحلی که در دنیا نتونستین تکمیل کنید الان تکمیل کنید؛ فیتم لهم ما کان ان یفلحو قبل لهم و ان یضاعف لهم و کذلک به مرتبت ممن یفلح علی مرتبت و قال فاطمه یا امت الله ان سلکه من تلک خلع لافسد مما؛ اینطوری بگم ای خانوم، ای کنیز خدا؛ یا امت الله ان سلکه من تلک الخلع لافسد مماطلعت علیه الشمس الف الف مره بما فضل و انه مشور بتنغیض و الکدر سلک؛ یه تکی از خلعت ها؛ هر مثالی بخام بزیم نقص داره فقط همین مثال برای نزدیک به ذهن خیلی بهتر است از هر چیزی ک شمس بر اون میتابد؛ هر چیزی در این دنیا که شمس بر اون میتابه؛ نه یک بار نه دوبار الف الف مره؛ یعنی هزار هزار بار؛ یعنی چه چیزی

میگم یه چیزی میشنوی؛ اینطوریه؛ افضل از هر چیزیه که در دنیا وجود داره؛ مما طلعت الشمس یعنی اصطلاحه یعنی چیزی که در زمین وجود داره، اینکه گفته شد بعد هر تیم با کسی ک تکفل اونو قبول کرده بود ملاقات داشت به این معنیه که انسان اگر در دنیا سیر علمی داشت سیر علمیش منقطع نمیشه و بعد از مرگ ادامه می یابد؛ البته علم معنوی و توحید و صفات و اسماء الهی مثل اتفاقی که در خواب میفتد اگر کسی راجب یه مسئله ای علم داشته باشه امکان ازدیاد اون علم وجود داره ولی اگر علمی وجود نداشته باشد نوعا با وجود نمی آید؛ با استمرار حتما به وجود می آید؛ منبعش هم تفسیر منتسب به امام حسن عسکری صفحه ۳۴۰. سیستم بینایی انسان اینطوریه اگه بینا باشی میتونی ببینی و گر نه، انسان نابینا ناراحته چون مطلق نیس نسبت به بعضی چیزها علم و ایمان دارد؛ میدونه که میتونه به یه جایی برسه. زندگی یه فرد ۵۵ساله رو که بخان مرور کنن خیلی چیزا روشن میشه مثلا بهش میگن اینجا یادته میخاستی اون کارو بکنی، نکردی، یه سفر کربلا توش بود یا مثلا میخاسته با یکی ازدواج کنه ولی یکی دیگه شده؛ توی همین دنیا میبینی؛ الان یسری میتونن ببینن یسری نه اونایی که چشم بصیرت دارن دقیقا میتونن بگن توی فلان موقعیت فلان کارو می کردی فلان اتفاق می افتاد حالا که نکردی اینطوری شد؛ حالا میگم لا فرض؛ اگه یه نفر پیدا بشه بگه شما با فلانی ازدواج می کردی بچت این بود خب شما راه برگشت که نداری و مراحل کمالی که با اون ازدواج برای شنا اتفاق می افتاد رو هم نمی تونی ادعا کنی که داری پس چی میمونه برات!!! اسمش میشه عذاب؛ عذابشم الیمه؛ خیلی درناکه از جنس علمه، وجودیه؛ علم به استعداد بالقوه است؛ یعنی طرف میفهمه که چه استعداد بالقوه ای داشته؛ مسیر به فعلشم میبینه مثل اینکه نقششو ببینه چون خودش که طی نکرده، بخاطر همین بهشتیان اینطور هستن مگر اینکه بعد پاکشون می کنند، اولش یکم حسرت میخوره بعد که مسیر کمال رو طی میکنه و در مسیر تجلی المال قرار میگیره خورد خورد حذف میشن ولی بازم با مرحله کامل نمیرسند؛ همه ی انسان ها می تونن در ار حدی هستنند از اوقاتشون استفاده کنند و مسائل خیری که بهشون میرسه، بهش کم یا بز اعتنایی نکنند، کارای بدی رو انجام ندن و... حالا اگه این کارو نکنن چه اتفاقی می افتد، بعدا نقشه شو نشون میدن، بین فلان گناه و فلان غیبت مسیر زندگیتو عوض کرد، نگیمیم یه گناهه !! نگیمیم کوچیکه یه گناه کوچیک میتونه زندگی طرفو عوض کنه؛ توی زندگی هم برامون تجربه شده که میگییم اگه من اون روز فلان جا نمیرفتم فلانی رو هم نمیدیدم و ...؛ خیلیا وقتی مراجعه میکنن میبینن که توی لحظه ها اتفاقای جالبی براشون افتاده؛ همه ی اعمال و وضعیتشون این شکلیه ؛ دونکته هس؛ یکی اینکه مسائل تریخی که راجب اهل بیت گفته میشه چون خیلی از ما دور میشه و ما توی اون حال و هوا نیستیم همیشه به صورت تحلیلی کار میکنیم و خودمو توی جبهه مثبت قرار می دهیم؛ همیشه فکر میکنیم که ما اگر در اون شرایط می بودیم قطعا در اون گروه نمی بودین البته این حسن ظن حسن ظن پسندیده ای ایت و امیدواریم همیشه اینطوری فکر کنیم اما این یه ولی داره و اونم اینه که این جریان نیاز داره به تحلیل که ما جوانبو کامل بسنجیم؛ خیلی وقتی اینطوریه که اگه ما دقیق تحلیل کنیم و خودمون در اون شرایط بودیم وضعمون بهتر از اونها نمی بود؛ اما خورد خورد که میایم جلو و فضای تحلیلی مونو گسترش میدیم، میبینیم که با این وضع زندگی و فطری و اعتقادی که ما از خودمون داریم اگر موقعیتی مشابه اون موقعین ایجاد شود ما همون کاری رو میکنیم که آدم بدا میکردند، خب این احتیاج داره به تحلیل، خلاصش اینه که، جمع بندی از سوره؛ اگر

انسان خودشو واریسی بکنه و با واریسی خود بفهمه که نسبت به اوامر و نواهی الهی به نحوی کوتاهی دارد به طور قطعی میتواند در مورد خود قضاوت کند که در ابتلائات و امتحانات شکست می خورد؛ اگه انسانی با خودش واریسی کرد و فهمید نسبت به اوامر و نواهی در هر شرایطی کوتاهی نداره بدونه به طور قطعی میتونه با خودش قضاوت کنه که در ابتلائات و امتحانات هر چقدم سنگین و بزرگ باشه شکست نمیخوره، معصوم فقط حوزه واجب و حرامش خیلی گسترده اما ما حوزمون کوچیکه؛ یعنی هر کس میتونه بفهمه جزء انصار امام زمان (عج) هست یا نه؛ خیلی راحت؛ لازم نیست که امام زمانو ببینیم، یعنی اگر انسان بفهمد که نسبت به اوامر و نواهی در هر شرایطی کوتاهی نداره میتونه به طور قطعی بگه و راجب خودش قضاوت کنه که در امتحانات و ابتلائات شکست نمیخوره، دایره اوامر و نواهی خیلی گسترده؛ در خطبه فدکیه دو طیف آدم شکست خورده رو نشون میده، و دو مدل کوتاهی رو نشون میده، کوتاهی از سر لجاجت اونایی هستن که نسبت به اوامر و نواهی عاملند و کوتاهی کردند میشن مهاجر از سر لجاجت؛ دو: کوتاهی از سر تنبلی میشه کسالت و حزن و غم؛ پیامبر که از دنیا رفت موج یاس در انصار شکل گرفت ، این موج یاس اونارو نسبت به اوامر و نواهی سستشون کرد، شرایط شرایط یاس شی، یعنی اینا برای بودن پیامبر یه حکمی صادر میکردن برا نبودنش یه حکمی و بعد که فرو ریختن و شدن این؛ یه موقعی طرف به گناه میفته و یه علمی به دست میاره که علمش گناهه؛ یه موقعی چون دنبال علم نمیره گناهه!! دو تا سیستمه البته ما که نمیدونیم روز قیامت چطور باهاشون برخورد میکنن ولی وضعشون از اونا بهتره ، شما اگه به جامعه اسلامی نگاه کنین بین اینا تمایز قائلند و میبینن اگه خطبه فدکیه رو نگاه کنید و دقیق بخونید تا این توش معلوم بشه با تحلیل مشخص میشه وگرنه ما بین انصار و مهاجرین فرقی نمیداریم ولی سیستم کوتاهی شون متفاوته، یه موقعی انسان به کارهای خلاف که میدونه خلافه مبادرت میکنه ، یه موقعی تنبلی میکنه از وضایف خودش غافله، یه علمی باید داشته باشه، نداره، یعنی آدمی که خلاف میکنه، بله جرمش سنگینه ولی اینا زوجیت تشکیل میدن؛ یعنی اوامر و نواهی به حوزا وضایف وارد میشوند، حوزه حلال و حرامی متفاوته مثلا در قیاس ما و رئیس جمهور و.. از نظر طیف متفاوته به نسبت وظیفه و سنگین تره ؛ دو سیستمه و هر دو تا نقص داره و احرافه و کوتاهی است؛ یه کوتاهی طغیانیه ، یه کوتاهی موندنه، ماندگاری تنبلی و کسالت و حزن و غم! جالبه؛ من حدسم اینه ؛ روایت هایی که میخان القا کنند که اهل بیت بعد پیامبر معصوم بودند اینها روایت های از روی عمدن که میخان جامعه را از روی یاس به تنبلی و کسالت روی بیارن ، و الا خانومی که بتونه خطبه فدکیه رو بخونه اصلا داستانش اینطوری نیست؛ مهاجرین تبلیغ کردند که اگر پیامبر از دنیا بره وای که چه خب نمیشه؛ اینا دارن القا حزن میکنن چوک حزن یاس میاره و یاس کسالت میاره و کسالت تنبلی میاره و تنبلی فراموشی وضایف میاره و اینا میشن خاموش؛ هرچی نهی بهشون میننده فایده نداره ؛ در تحلیل باید خود آدم خورده شیشه داشته باشه ، لازمه؛ دو طیفن مهاجر و انصار؛ انصار آدم های خوبی هستن ولی ساده هستن اینها رو میتوان با این القا که فوت پیامبر سلمه ای ایجاد کرده در عالم که لا یسدها شی؛ بله هست در عالم ولی از این پیام سوء استفاده کنی مثل اینکه امام از دنیا رفته باشند شما بگی که آقا بیا الان جنازه رو دفن کنیم مجلس خبرگان میخایم چیکار!! باید همون موقع مجلس جلسه بگیره و رهبر بیاد مثل الان ؛ شهادت امام حسن؛ وقتی شهادت میشه همه غم دارن میگی نه امروز تعیین ولایت امام زمانه؛ برا هیچکدوم از اه بیت

شما اینکارو نمیکنی؛ این دقیقا اتفاقیه که بعد از پیامبر باید میفتاد ولی نیفتاد؛ او مدن دقیقا حزن ایجاد کردند و سیتهم اینارو زمین گیر کردن اینا هم رفتن سقیفه؛ اینها اجزا تحلیلی هستن. کسی اگر برا اماگ حسین محزون شد و سیستمش برا جهاد و مبارزه آماده نشد و به انزوا و گوشه نشینی دچار شد یعنی اون روضه و اون جلسه مطابق نظر اهل بیت نیست؛ البته نظر منه؛ در هر شرایطی اون مجلسی درسته که وضعیته شناسی و انجام وظایف و اوامر و نواهی الهی با شدت و قاطعیت و با نشاط به طرف تزریق بشه ازن همیشه مجلس مطابق با نظر اهل بیت و اگر خلاف این بود حتی جلسه قرآن و منبر و ... خلافت و در انسان باید این شرایط ایجاد شود. در جریان پیامبر ناراحتی و حزن پیامبر در قبل سفر پیامبر به خانه خداست؛ و پیامبر جهت اندوه زدایی مردم تلاششو انجام داد مثل این آیه ۱۴۴ آل عمران " و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله رسول افا ان مات او قتله انقلبتم علی اعقابکم "؛ قبلا هم رسولانی بدونند؛ پس زمینه هم در ذهن مردم بوده و انقلاب رو هم به مردم میشناسه میگه اگه فلانی دیگه نمیتونه انقلابو ادامه بده "... فلا یقولون الله شیا وسیجزی الله شکرا" زندگی دنیا تجارت نیس ارتقا است میگیری بری بالا مثل غذا خوردن؛ ما محتاج موقعیت ها هستیم نه موقعیت ها به ما؛ ما محتاج عمل خیر هستیم و در قرآن هم مکرر گفته که اگر اینکارو نکردی فکر نکنی به خدا ضرر میرسونی نههه؛ به خودت لطمه میزنی اگه تو انقلاب نکنی یه دیگه انقلاب میکنه؛ اگه فلانم کارم نکردی یکی دیگه میکنه؛ یکی دیگه کلاسو میذاره؛ ما نیازمند به موقعیت ها هستیم و میدونیم که اگه این موقعیت رو نگیره میشه دعای کمیل؛ قسمت آخرش ک میگه من موقعیت شناس تر باشم من مسکینارو بیشتر بشناسم و.. ابن برا خودش مضیت قائله در کشف موقعیت ها و خودشو محتاج به انجام کار میدونه؛ هر کی بدونه یه کار خیری رو نکرد بدونه کسایه هستن که بکنن؛ حالا ممکنه فرد در اون لحظه اینطور نگاه میکنه وگرنه خدا جریان میبینه و خدا قوت رو در فرد میبینه که اون فعالیت رو انجام میده یاس و ناامیدی و تنبلی و کسالت بدترین آفت و کنترلش از اون ور میاد بیرون؛ مهاجر نیست؛ آفت مهاجر و بدذاتی ندارین ولی یکسی همیشه میگه من میدونم نمیتونی من میدونم همیشه ولی باید بندازیمش دور مثلا توی دریا که غرق بشه.